



برایان دیویس^۲
ترجمه امیر یوسفی

فلسفه توماس آکوئیناس، بیش و پیش از هر چیز، فلسفه‌ای توحیدی است. طبق نظر توماس، خدا «اول و آخر همه چیز است.»^۳ طبق نظر وجود خدای واحد، مبتنی بر چه بنیانی است؟ برخی (خصوصاً آنسلم کانتربوری^۴ و رنه دکارت^۵) گفته‌اند که وجود خدا به نحوی خاص برحسب مفهوم خدا قابل اثبات است. برحسب نظر ایشان عبارت «خدا وجود ندارد» واجد تناقض بین ذاتی^۶ است. برخی دیگر گفته‌اند که خدا موضوع و متعلق مستقیم تجربه انسانی است. اما آکوئیناس، سیر و سخن دیگری برمی‌گزیند. او در عبارت «خدا وجود ندارد» هیچ تناقض بیینی نمی‌بیند. بر این اساس می‌گوید «اذعان و اعتقاد به اینکه خدا وجود دارد به هیچ شیوه ویژه‌ای در ذات و سرشت‌ها گنجانده نشده است.»^۷ دیدگاهی که توماس آکوئیناس همواره به آن متلزم بود این بود که ما فقط از رهگذر استنتاج از جهانی که به کمک حواس خود می‌شناسیم، می‌توانیم به وجود خدا آگاه شویم. به نظر او:

منبع علمی که برای ما طبیعی است، حواس ماست و تنها تا جایی قابل بسط و گسترش است که امور محسوس وجود دارند؛ اما قوه فاهمه ما به مدد این حواس [مستقیماً] نمی‌تواند به ذات الهی راه ببرد... وصول ما به معرفت خدا از طریق مخلوقات است.^۸

آکوئیناس عقیده ندارد که اگر کسانی به وجود خدا باور داشته باشند اما از اقامه براهین استنتاجی موجه برای دیدگاه خود عاجز باشند، الزاماً باوری نامعقول و ناموجه دارند. او می‌گوید چینی وجود ندارد که «فردی را از قبول تبدی یک حقیقت که آن فرد از اقامه برهان برای اثباتش عاجز است باز دارد و لو اینکه آن حقیقت، فی‌نفسه به گونه‌ای باشد که به واسطه برهان و اثبات، بدیهی شود.^۹ اما توماس معتقد است که معرفت به وجود خداوند (یا دست کم معرفت روشن به وجود خدا) فقط به شکل غیرمستقیم قابل وصول است. به بیان دقیق‌تر، توماس عقیده دارد که معرفت ما به وجود خدا فقط از طریق یک فرایند برهان علی^{۱۰} قابل تحقق است. او می‌گوید معلول هر علتی در مواردی که معلول برای ما شناخته‌تر باشد ثابت می‌کند که آن علت، موجود است چون معلول‌ها قائم به علت‌ها هستند و ظهور آنها منوط به آن است که علت‌ها پیشاپیش موجود باشند.^{۱۱}

آکوئیناس درباره اینکه ما چگونه این کار را انجام می‌دهیم چطور فکر می‌کند؟ او در «راه‌های پنجگانه»^{۱۲} اش^{۱۳} مجموعه‌ای از براهین بسیار بحث برانگیز را عرضه می‌کند که هر یک از آنها به آنجا می‌انجامد که در عالم واقع، یک خدا وجود دارد. همه این براهین از آنجا آغاز می‌شوند که به برخی از صفات و ویژگی‌های کلی چیزها توجه می‌دهند که ما آنها را برحسب تجربه می‌شناسیم (مثلاً تغییر، ترتب علی^{۱۴}، حدوث و زوال، مراتب خیر، و آثار ذاتی امور). طبق این براهین، هیچ یک از این ویژگی‌ها را نباید در معانی معمول و عادی‌شان مراد کرد بلکه ما باید در استعمال این ویژگی‌ها به سطحی از تبیین برسیم که فراتر از وجه متعارف هر یک از آنهاست. مطابق این راه‌های پنجگانه، مسائل و پرسش‌هایی که ما در زندگی روزمره خود با آنها مواجهیم به نوبه خود مسائل و پرسش‌های دیگری برمی‌انگیزند که پاسخ آنها فقط وقتی فهمیده می‌شوند که ما به ورای آنچه می‌بینیم و حس می‌کنیم و سیده باشیم.

اما خطاست اگر گمان کنیم که راه‌های پنجگانه، حرف آخر آکوئیناس درباره این مسئله است که «آیا ما می‌توانیم بدانیم که خدا وجود دارد؟» شایسته‌تر آن است که راه‌های پنجگانه را صرفاً مقدمه و پیشه و آمدی بر سلسله‌ای از مناقشات دامنه‌دار در جامع الیهیات^{۱۵} به شمار آوریم که فقط در جلد اول این کتاب و در فصل ۴۹ به پایان می‌رسد. ضمناً لازم است که راه‌های پنجگانه را در پرتو آنچه آکوئیناس در سایر آثارش خصوصاً در رساله درباب موجود و ماهیت^{۱۶} و جامع در رد کافران^{۱۷} می‌گوید بررسی کنیم. با امعان نظر به این نکات، احتمالاً بهترین چیزی که می‌توان گفت این است که آکوئیناس علی‌الاصول معتقد است که ما می‌توانیم بدانیم که خدا وجود دارد چون ما حق کشف این مسئله را داریم که «اصلاً امور چگونه به وجود می‌آیند؟»

وقتی ما می‌پرسیم «چطور به وجود آمده است؟»، موضوع سؤال ما معمولاً موضوعی خاص است. مثلاً ممکن است از یک پدیده خاص مکانی یا جغرافیایی متعجب شده باشیم (همان‌طور که در سؤال «ساختمان‌های حکومت امپراطوری چگونه به وجود آمده؟» یا در سؤال چرا دماغ آقای جان قرمز شده است» می‌بینیم). اما گاهی اوقات موضوع سؤال ما ممکن است عام‌تر باشد. ممکن است شخصی توضیح دهد که ساختمان‌های فلان حکومت امپراطوری چطور به وجود آمده است اما می‌توان این سؤال را هم مطرح کرد که اصلاً چرا باید ساختمان‌هایی وجود داشته باشد یا چینی باشد که ساختمان‌ها از آنها به وجود آمده باشند. ممکن است کسی توضیح دهد که چرا دماغ آقای جان قرمز شده است اما این سؤال هم قابل طرح است که اصلاً چرا باید آدم‌هایی وجود داشته باشند که صاحب دماغ باشند یا اصلاً چرا عواملی وجود دارند که دماغ آدم‌ها را قرمز می‌کنند؟

باز هم می‌توان سطح این تحقیق را عمیق‌تر کرد و پرسش‌های بنیادی‌تری در انداخت. می‌توان به جای آنکه بپرسیم «در جهان ما علت چیزها چیست؟» بپرسیم «چرا اصلاً جهان وجود دارد؟» سؤال اصلی «چگونه به وجود آمدن» است.

برای آکوئیناس، این سؤال، سؤالی قاطع و فیصله‌بخش و احتمالاً مهم‌ترین سؤال ممکن است. به نزد او این سؤال که «جهان چگونه به وجود آمده است» سؤالی مهم و موجه است که حتماً پاسخی دارد. آکوئیناس، پاسخ این سؤال را «خدا» می‌نامد. او عقیده دارد که خدا دلیل آن است که چرا اصلاً جهان وجود دارد. در کتاب درباب قدمت زمانی عالم^{۱۸} و در برخی دیگر از آثارش، او منکر آن است که فلسفه بتواند ثابت کند که جهان، آغاز به وجود کرده است. به این ترتیب، آکوئیناس عقیده ندارد که خدا باید موجود باشد چون وجود چیزی که جهان را در زمانی در گذشته ضروری کرده، واجب است. به عوض، او دائماً تأکید می‌کند هر آنچه در توان فهم ما باشد یا به تصور ما درآید لاینقطع منوط و متکی به خداست و این به خاطر وجود صرف و محض خداوند^{۱۹} است. او می‌گوید فلسوفان باستان، در پی سؤالات علی درباره



فلسفه

توماس آکوئیناس،

بیش و پیش از هر چیز،

فلسفه‌ای توحیدی است.

طبق نظر توماس،

خدا «اول و آخر

همه چیز است.»



دیدگاهی که

توماس آکوئیناس

همواره به آن ملتزم بود،

این بود که ما فقط

از رهگذر استنتاج از

جهانی که به کمک

حواس خود می‌شناسیم،

می‌توانیم به وجود خدا

آگاه شویم.



چیزها بودند اما برخی از آنها «گاهی فراتر نهاد ۸ و به موجود بماهو موجود اندیشیدند»

و «علت چیزها را از آن جهت که موجودند نه به اعتبار آنکه صرفاً فلان چیز خاص هستند مورد مطالعه قرار دادند.»^{۲۰} لودویک ویتگنشتاین^{۲۱} در پایان رساله منطقی - فلسفی اش^{۲۲} گفته است: «اینکه جهان، چگونه است، راز آلود نیست، راز آنجاست که جهان هست.»^{۲۳} در نظر ویتگنشتاین اینکجه جهان چگونه است، یک مسئله علمی است که طبیعتاً پاسخی علمی هم دارد. او تأکید می‌کند که حتی با فرض وجود پاسخ‌های علمی، باز هم مسئله چیزبودن^{۲۴} جهان، باقی است یعنی انی واقعیت که جهان هست. ویتگنشتاین می‌گوید: «حتی اگر همه پرسش‌های علمی ممکن و متصور، پاسخ داده شوند مسائل زندگی هنوز به هیچ وجه پاسخ داده نشده‌اند.»^{۲۵} آکوئیناس هم همین نظر را دارد. به گمان او، ما می‌توانیم جهان را کشف کنیم و تبیینی از چیستی امور در جهان عرصه بداریم. اما به مجرد اینکه چنین کاری را به پایان می‌بریم پرسشی کاملاً غیرعملی سر برمی‌آورد: چرا چیزها هستند به جای آنکه نباشند؟

خدا چیست؟

اما آدمی چگونه به چنین سؤالی پاسخ می‌دهد؟ ویتگنشتاین بر آن بود که تلاش برای پاسخ به این سؤال، سعی بی‌ثمر است. او یافتن پاسخ چیستی جهان را هم مشمول همین حکم می‌داند. این طرز فکر، ویتگنشتاین را به سمت سکوت سوق داد. به زعم او وقتی که ما طرح پرسش‌های علمی را به پایان می‌بریم «دیگر هیچ سؤالی بر جای نمی‌ماند و همین عین پاسخ است»^{۲۶} آکوئیناس به خلاف این، آسانگیرانه برخورد نمی‌کند. او در آثار گوناگونش در پی آن است تا آنچه را می‌توان در باب امور گفت کشف کند. بر این اساس آکوئیناس استدلال می‌کند که دلایلی برای اثبات اینکه خدا (در میان سایر چیزها) موجود کامل، خیر، سرمدی، واحدی، حی، علیم، و قادر مطلق است وجود دارد. اما او علاوه بر این، مدام تأکید می‌کند که ما نمی‌توانیم بفهمیم خدا دقیقاً چیست. به گمان او خدا بزرگ‌تر از هر آن چیزی است که ما می‌توانیم بر زبان آوریم، بزرگ‌تر از هر آن چیزی است که می‌توانیم بدانیم؛ خدا نه فقط متعالی‌تر از زبان و علم ماست بلکه و رای طور ادراک همه موجودات حتی ذهن فرشتگان و همه جواهر است.^{۲۷}

اما آکوئیناس چگونه می‌تواند میان این دو خط آشکارا متعارض فکری جمع کند؟ یک راه مفید آن است که آکوئیناس را به عنوان کسی مورد مطالعه قرار دهیم که شیوه تأملاتش به طور منظم براساس یک تفکیک استوار است؛ تفکیک بین فهم اینکه جملاتی در قالب «خدا فلان است» صادقند، و فهم اینکه آنچه چنین جملاتی را صادق می‌کند چیست. من توان فهم این مسئله را دارم که سفر به ماه امکان‌پذیر است. اما «امکان‌پذیر بودن سفر به ماه» به این دلیل صادق است که واقعیت‌های نجومی عیدیه آن را تأیید می‌کند و این واقعیت‌ها برای فیزیکدان شناخته شده هستند ولی هیچ کدام از این واقعیت‌ها (از آن جهت که رخ می‌دهند) برای من شناخته شده و فهم‌پذیر نیستند. گزاره فوق یعنی امکان سفر به ماه، علاوه بر آنچه گفته شد، به این دلیل هم صادق است که اکنون انواع گوناگونی از تجهیزات و فناوری‌ها وجود دارند که این سفر را امکان‌پذیر می‌کنند اما من هیچ شناخت درست و دقیقی از این فناوری‌ها و تجهیزات ندارم (برای من شدنی است که به آنها اشاره کنم اما قادر نیستم شرح وافی درباره آنها عرضه نمایم). به این ترتیب به نظر می‌رسد که من می‌توانم بفهمم که برخی گزاره‌های خاص صادقند بدون اینکه بدانم آنچه مایه صدق آن گزاره‌هاست چیست.

آکوئیناس عقیده دارد که این وضعیت، وصف الحال همه ماست وقتی در برابر گزاره‌های پیرامون خدا قرار می‌گیریم. بر حسب نظر او، صادق بودن گزاره‌هایی که در قالب عبارت «خدا فلان است» بیان می‌شوند، به خاطر آن چیزی است که خدا در ذات خود دارد. اما برای ما مقدور نیست که بفهمیم آن چیز، چیست. وانگهی آکوئیناس گهگاه می‌گوید ما را به فهم ذات و ماهیت خداوند راهی نیست (معنای این حرف آن است که ما چیزی از خدا نمی‌دانیم در حالی که قادریم موجودات دنیوی را تجزیه کنیم و از این طریق، یک تبیین علمی از آنها عرضه نماییم). طبق نظر آکوئیناس، «ذات الهی، متعالی از هر قالب و صورتی است که عقل ما می‌رسد. لذا قادر نیستیم ذات الهی را به واسطه شناخت چیستی‌اش بشناسیم»^{۲۸}

مع الوصف، آکوئیناس باز هم می‌گوید نتیجه این حرف آن نیست که ما جواز سخن گفتن صادق و معنادار درباره خدا را نداریم. گام اول استدلال او این است که ما قادریم به روشنی و وضوح تام بفهمیم که خداوند چه چیزی نمی‌تواند باشد. آکوئیناس در جامع الهیات پس از آنکه برای اثبات وجود خدا برهان اقامه می‌کند بلافاصله می‌گوید: «ما نمی‌توانیم بدانیم که خدا چیست بلکه عم ما درباره خدا فقط تا آنجاست که بدانیم او چه چیزی نیست؛ بنابراین باید به راه‌ها و شیوه‌هایی توجه کنیم که می‌گویند خدا چه چیزی نیست.»^{۲۹}

آکوئیناس هم در جامع الهیات و هم در برخی دیگر از آثارش این نظر را متذکر می‌شود. به این ترتیب، مثلاً استدلال می‌کند که خدا نمی‌تواند مادی، متغیر، محدود یا تخته بند زمان باشد (چرا که هر آنچه که مفید به قیودی از این دست

The SUMMA THEOLOGÆ of SAINT THOMAS AQUINAS

LATIN-ENGLISH
EDITION
VOLUME 1
Prima Pars, Q. 1-94

Translated by Fathers of the
Dominican Order of the United States
Published by the Catholic University of America
Washington, D.C.

NOVUS LIBER
LONDON: DODD, MEAD & CO.

آکوئیناس عقیده ندارد

که اگر کسانی

به وجود خدا

باور داشته باشند،

اما از اقامه

براهین استنتاجی موجه

برای دیدگاه خود

عاجز باشند،

الزاماً باوری

نامعقول و ناموجه

دارند.



ویتگنشتاین

باشد بخشی از جهان است). آکوئیناس برهان اقامه می‌کند که خدا را نمی‌توان چینی فرض کرد که عضوی از سلسله انواع و اجناس باشد (به نحوی که مصداق یک نوع است همان طور که مثلاً دو کانگورو مصادیقی از یک نوع واحد به شمار می‌آیند). یا نمی‌توان خدا و ماهیتش را یک فصل منطقی دانست. من و شما موجودات انسانی هستیم اما نمی‌توان به نحو عقلانی هیچ یک از ما دو نفر را ماهیت موجود انسانی به شمار آوریم. ما چیزهایی هستیم که آن ماهیت را متمثل می‌کنیم، ما فقط تمثیل آن ماهیت هستیم نه عین آن ماهیت؛ به بیان دیگر ما با اوصاف و ویژگی‌های گوناگونی که باعث می‌شوند ما انسان باشیم اتحاد و اینهمانی محض نداریم.

اما به گمان آکوئیناس، خدا عین ماهیتش است و «با الوهیت خود، حیات خود و هر آن چیز مشابه دیگر که درباره‌اش گفته می‌شود وحدت و اینهمانی دارد.»^{۳۰}

چرا؟ چون خدا نمی‌تواند چیزی مادی باشد و چون هر جا مصادیق متعددی از یک نوع وجود داشته باشد (مثلاً دو کانگورد) مایه تمایز و فصل آنها مادیت و جسمانیت آنهاست.^{۳۱} آکوئیناس با این استدلال نمی‌خواهد بگوید که مثلاً معنای جملاتی چون «خدا حکیم است» و «خدا قادر است» کاملاً عین هم است (او صراحتاً این شبهه را در فقرانی از جامع الهیات مثلاً جلد اول، فصل ۱۳، ص ۴، نفی می‌کند). تأکید او بر آن است که تعابیدی چون «حکمت و علم خدا» و «قدرت خدا» در واقع طرقی برای ارجاع و اشاره به یک امر واحد است، چیزی که به درستی می‌توان آن را خدا دانست.

آکوئیناس این عقیده مشهور را هم دارد که هیچ تمایز و تفکیکی میان خدا و وجودش نیست. او می‌گوید خدا «عین وجودش است»^{۳۲} یا اینکه خدا موجودی است که عین وجود است (ipum esse subsistens). او پس از اینکه این سؤال را مطرح می‌کند که آیا عبارت «کسی که هست» (Qui Est) مناسب‌ترین نام برای خدا می‌تواند باشد یا نه، جواب می‌دهد بله همین طور است چون این عبارت بر آن دلالت دارد که خدا «خود وجود» است. به زع او «چون وجود خدا عین ماهیت اوست و این مسئله در مورد هیچ موجودی جز خدا

صدق نمی‌کند... پس روشن است که عبارت «کسی که هست» فقط اختصاص به خدا دارد.»^{۳۳} آکوئیناس می‌گوید «برخی امور و چیزها فقط به این دلیل وجود دارند که طبیعی هستند که موجودند اما درباره این موجودات باید گفت که وجود، چیزی است که آنها صاحبش هستند و آن را دارند. با این همه «نحوه‌ای از وجود هم هست که انحصاراً مختص به خداست چرا که هستی خدا عین چستی او است.»^{۳۴}

نزد بسیاری از کسانی که در باب آکوئیناس قلم زده‌اند این نظریه عمیق، اهمیتی بسیار زیاد در عرصه فلسفه دارد. از باب نمونه، طبق نظر پدر روحانی نوریس کلارک^{۳۵} «اوج دیدگاه کامل تو هستی درباره جهان، مفهوم خدا به عنوان کمال مطلقاً ناب وجود است که منشأ نهایی و غایت هر آنچه هست به شمار می‌آید.»^{۳۶} اما این آموزه آکوئیناس که وجود خدا عین ذات اوست (یعنی اینکه ماهیت خدا وجود داشتن است) همواره محل مناقشات دامنه‌دار بوده است، این مناقشات عمدتاً در پرتو این ادعا صورت می‌گرفته که وجود را نباید چیزی همچون صفت یا کیفیت موجودات به شمار آورد به گونه‌ای که در مقام واقع با آن موجود متحد شود (این ادعا بیش از هر کسی از سوی فیلسوفانی چون ایمانوئل کانت،^{۳۷} گوتلیب فرگه،^{۳۸} و برتراند راسل^{۳۹} طرح شده است). اما نکته جالب آن است که دلایلی وجود دارد تا فرض کنیم آکوئیناس با این ادعا هماهنگ و هم‌نوا بوده است. چون او به شیوه خودش از این ادعا دفاع می‌کند.^{۴۰} آکوئیناس اگرچه به کرات می‌گوید که ما سوی الله «وجود دارند» اما خدا «وجود است»، ولی نمی‌خواهد خدا را با برخی صفات خاص یا عام یگانه کند. بلکه همواره اصرار می‌ورزد که خدا نمی‌تواند چیزی باشد که متکی [به اجزاء و صفات] است، چیزی که از اجزائی ساخته شده، و چیزی که در معرض این سؤال است که «چگونه به جای اینکه نباشد هست؟» خدا نمی‌تواند هیچ یک از اینها باشد. نظریه آکوئیناس که خدا را عین وجود^{۴۱} می‌داند در واقع بخشی از یک توضیح است که می‌گوید خدا چه چیزی نیست. این نظریه به نیت عرضه توصیفی ایجابی از خدا ارائه شده است. قصد این نظریه تأکید بر آن است که اگر ما واقعاً فکر می‌کنیم که این سؤال که «چیزها اصلاً چگونه به وجود آمده‌اند؟» سؤال موجهی است عقلاً نمی‌توانیم در جواب، به چیزی استناد کنیم که می‌توانسته هرگز وجود نداشته باشد.

به عبارت دیگر و با توجه به آنکه آکوئیناس می‌گویند ما باید به راهها و شیوه‌های دیگری توجه کنیم که می‌گویند خدا چه چیزی نیست» نتیجه‌ای که او می‌گیرد این است که تعبیر خدا عین وجود است بخشی از الهیات فلسفی سلبی (یا انکاری)^{۴۲} است: بخشی از یک توضیح در باب اینکه درباره خدا چه چیزی نمی‌توان گفت. این سخن حتی در مواردی

ویتگنشتاین می‌گوید:

«حتی اگر

همه پرسش‌های علمی

ممکن و متصور،

پاسخ داده شوند،

مسائل زندگی

هنوز به هیچ وجه

پاسخ داده نشده‌اند.»

آکوئیناس هم

همین نظر را

دارد.

که به نظر می‌رسد آکوئیناس درصدد عرضه و دفاع از گزاره‌های ایجابی دربارهٔ خداست هم صادق است. بنابراین، او ثابت می‌کند که خدا کامل است اما این کار را به آن دلیل انجام می‌دهد که فکر می‌کند خدا نمی‌تواند موضوع و متعلق بهبود و اصلاح تدریجی باشد.^{۴۳} او خدا را سرمدی و جاودانه می‌داند اما دلیل آن این است که به گمانش، خدا نمی‌تواند چیزی متغیر و تحول پذیر باشد.^{۴۴} آکوئیناس نتیجه می‌گیرد که خدا واحد مطلق است اما اگر چنین است به خاطر آن است که نمی‌توان دو خدا فرض کرد.^{۴۵} او مدعی است که خدا علم دارد اما دلیل این اعتقادش آن است که خدا چیزی مادی نیست.^{۴۶}

آکوئیناس وقتی دربارهٔ دیوژن آریوپاگی^{۴۷} اظهار نظر می‌کند می‌گوید:

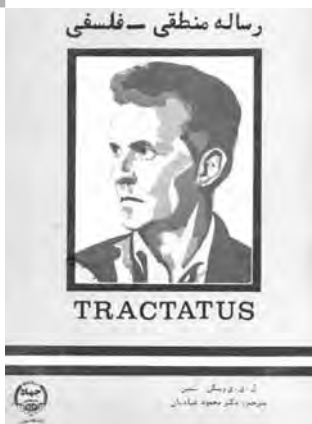
کامل‌ترین [وضعیتی] که در شناخت خدا برای ما قابل وصول است آن است که خدا را فراتر از هر آنچه به تصور ما در می‌آید فرض کنیم، و اینکه در عرصه اسماء الهی، تنزیه^{۴۸} بهترین و مناسب‌ترین شیوه است... حالت اولیه در نامیدن خدا، سلب همه چیز از اوست چون خدا فراتر از همه چیز است و هر آنچه به او منتسب شود، هر اسمی باشد، کوچک‌تر از آن چیزی است که خدا است.^{۴۹}

هر کس که به مطالعه و پژوهش در آرای آکوئیناس اشتغال دارد همواره باید به یاد داشته باشد که او هیچ‌گاه این اصل را فروگذار نمی‌کند و کراراً به آن توسل می‌جوید و از آن بهره می‌برد.^{۵۰}

مع الوصف آکوئیناس معتقد است که ما مجازیم برخی چیزها دربارهٔ خدا بگوییم که وجه ایجابی دارند و به لحاظ صوری و لفظی صادقند. به زعم او دست کم پاره‌ای تعابر هست که «به نحو مشابه»^{۵۱} قابل اطلاق به خدا و موجودات هستند.^{۵۲} منظور او آن تعابیری است که وقتی دربارهٔ خدا و مخلوقات سخن می‌گوییم بدون آنکه دقیقاً دلالت و معنای یکسانی داشته باشند از آنها استفاده می‌کنیم. این تعابیر معنای یکسانی ندارند اما از باب مشابهت هم برای خدا و هم برای مخلوقات به کار می‌روند. اگر من بگویم ایالت پوتا کوهستانی است و کلرادو هم کوهستانی است، کلمهٔ «کوهستانی» را به معنای واحد به کار برده‌ام و این کلمه، دقیقاً بر کیفیت واحدی دلالت می‌کند. یا به تعبیر آکوئیناس، من این کلمه را «به اشتراک معنوی»^{۵۳} به کار برده‌ام. اگر من بگویم که بازیکنان بیسبال از چوب چوگان (bats) استفاده می‌کنند، و در جمله‌ای دیگر بگویم که خفاش‌ها (bats) پرندگان پستاندار هستند روشن است که کلمهٔ bat را برای اشاره به چیزهای کاملاً متفاوت استفاده کرده‌ام. یا به تعبیر آکوئیناس، من این کلمه را «به اشتراک لفظی»^{۵۴} به کار برده‌ام. اما آیا بین دو کاربرد «اشتراک لفظی» و «اشتراک معنوی» وضعیت بینابینی وجود دارد؟ پاسخ آکوئیناس به این سؤال، مثبت است و او این وضعیت بینابینی را «نظریه تشابه» می‌نامد. فرض کنید کسی بگوید «من همسرم را دوست دارم» «یا من استیک آبدار دوست دارم» یا «موسیقی ویوالدی را دوست دارم» یا «من کارم را دوست دارم». آیا آنچه از کلمهٔ «دوست دارم» در این جملات فهمیده می‌شود دلالت دقیقاً واحدی در همه موارد دارد؟ یقیناً نه. آیا کاملاً متفاوت است؟ باز هم یقیناً نه. آکوئیناس بر همین اساس می‌گوید برخی چیزهایی که ما در باب خدا می‌گوییم گو اینک دلالتی متفاوت از آنچه همان‌ها را بر ما سوی الله حمل می‌کنیم دارند، لفظاً به خدا قابل اطلاقند.

چرا چنین است؟ چون آکوئیناس اساساً فکر می‌کند که ما غالباً دلایل فلسفی خاصی داریم که وقتی دربارهٔ خدا و مخلوقات سخن می‌گوئیم از واژه‌های واحدی بهره بگیریم، حالا خواه‌ای واژگان به اشتراک لفظی باشد یا به اشتراک معنوی (او در فقرانی از جامع الهیات از جمله در جلد اول، فصول ۲ تا ۱۲ در این باب سخن گفته است). علاوه بر این، او استدلال می‌کند که ما مجازیم برخی کلمات و تعابیر خاص را هم بر خدا و هم بر مخلوقات حمل کنیم چون «مخلوقات» خدا را در رتبه و منزلت منشأ و علت خود می‌دانند به گونه‌ای که جمیع کمالات امور پیشاپیش و به نحو استعلایی در او موجود است.^{۵۵} به زعم آکوئیناس، معطی شئی نمی‌تواند فاقد آن باشد. طبق نظر او، علت موجد، خود را در معلول هایش عیان می‌کند و لذا می‌توان گفت که معلول‌ها شبیه علت خود هستند. و به حکم آنکه آکوئیناس ما سوی الله را معلول خدا می‌داند استدلال می‌کند که هر آنچه در عالم خلق است خود دلیل بر آن است که به نحوی خاص بتوانیم با زبان ایجابی در باب خدا سخن بگوییم. حاصل آنکه طبق استدلال آکوئیناس، ما می‌توانی تعابیری را بر خدا اطلاق کنیم که دلالت بر کمالات مخلوقات دارند: تعابیری چون «خیر و نیکی»، او می‌گوید «هر موجودی از آن جهت که واجد کمالی است نمایش دهندهٔ خدا و شبیه اوست چرا که خدا به عنوان کمال تام و محض، پیشاپیش واجد جمیع کمالاتی است که مخلوقاتش دارند.»^{۵۶}

اما در عین حال، آکوئیناس تأکید می‌کند که خدا متعالی از جهان مادی و طبیعی است، و صفاتی که به درستی به او اسناد داده می‌شوند در او حاضر نیستند همان طور که در مخلوقات حاضرند. به تعبیر او اگر بخواهیم دقیق حرف بزنیم باید بگوییم که خدا صفاتی ندارد. چرا که میان وجود او و ماهیتش هیچ تفکیک و تمیزی نیست. به این ترتیب آکوئیناس معتقد است که همهٔ مخلوقات، وجود خود را از خدا دارند و چون معلول‌ها همواره شبیه علل موجد خود هستند



خدا چیست؟
آدمی چگونه
به چنین سؤالی
پاسخ می‌دهد؟
ویتگنشتاین بر آن بود
که تلاش برای
پاسخ به این سؤال،
سعی بی‌ثمر است.
او یافتن پاسخ
چیستی جهان را هم
مشمول همین حکم می‌داند.
این طرز فکر،
ویتگنشتاین را
به سمت سکوت
سوق داد.

پس می‌توان نتیجه گرفت که میان خدا و مخلوقات، شباهت و قرابتی برقرار است و از قضا همین واقعیت، جواز موجهی است برای سخن گفتن پیرامون خدا. با این همه شباهت مخلوقات به خدا، در نظر آکوئیناس، از جنس شباهتی نیست که بین اصناف یک نوع طبیعی، یا اصناف انواع طبیعی متمایز برقرار است. پس همان طور که یکی از بهترین شارحان آکوئیناس در زمان ما هم گفته است:

به گمان آکوئیناس، وقتی ما در باب خدا سخن می‌گوییم نمی‌دانیم که در مورد چه چیز حرف می‌زنیم. ما صرفاً زبانی را از یک زمینه آشنا و مأنوس که برای ما مفهوم است برمی‌گیریم و برای اشاره و ارجاع به آنچه و رای فهم ماست و رازی است که ما را احاطه کرده و جهان ما را باقی نگاه داشته، استفاده می‌کنیم.^{۵۷}

خدا و مخلوقات

آکوئیناس در باب خدا از آن جهت که با مخلوقاتش ارتباط دارد چگونه می‌اندیشد؟ او در موارد عدیده‌ای می‌گوید اگرچه مخلوقات واقعاً معلول و معلق به وجود خدا هستند اما خدا نسبت به مخلوقات، چنین نسبت و تعلقی ندارد.^{۵۸} اما آکوئیناس به رغم اظهار این نظر، انکار نمی‌کند که اگر الف معلق به ب باشد لاجرم را می‌توان چیزی به شمار آورد که معلق به الف است. منظور او این نیست که نمی‌توان دربارهٔ خدا و مخلوقات جملهٔ صادقی گفت که دلالت بر وجود نسبت و رابطه میان آنها باشد. بلکه او می‌خواهد ثابت کند که خدا به واسطهٔ فعل خلق یا به واسطهٔ تغییراتی که مخلوقاتی متحمل می‌شوند، دستخوش تغییر یا محدودیت نمی‌شود. به تعبیر آکوئیناس، خدا ذاتاً ثابت و بری از تغییر است و مخلوقات، تمایزی برای او ایجاد نمی‌کنند. اما او استدلال می‌کند که این خداست که تمایز را در تمام مخلوقات ایجاد می‌کند. آکوئیناس با تأمل بر مفهوم خلقت^{۵۹} می‌گوید که خلقت را نباید به معنای ایجاد تغییر در همه چیز دانست چون خلقت عبارتست از به وجود آوردن مخلوقات از هیچ^{۶۰} (یعنی خلق از عدم). به این ترتیب او عقیده ندارد که خدا صرفاً از طریق به وجود آوردن مخلوقات، در آنها تمایزی ایجاد شود. اما آکوئیناس فکر می‌کند که خدا به حکم آنکه منشأ و موجد همهٔ موجودات گوناگون در نظام خلقت است، تمایز در مخلوقات را آفریده است. یا به تعبیر خود او: «خدا در همه چیز هست... همان طور که یک فاعل در افعالی که یک معلول انجام می‌دهد حضور دارد».^{۶۱}

به تعبیر دیگر، آکوئیناس، نظریهٔ استواری در باب مشیت الهی^{۶۲} دارد. به قول او، هیچ چیزی در عالم رخ نمی‌دهد مگر آنکه پیشتر در طرح و نقشهٔ الهی بوده است. او وقوع صدفه و اتفاق را می‌پذیرد چون عقیده دارد که ممکن است چیزی رخ دهد که «اگر دقیق بگوییم اتفاق یا واقعیتی منفرد نیست و علل بعیده‌ای دارد مثلاً صخره‌ای از کوه جدا می‌شود و باعث رانش زمین می‌شود یا کسی حین حفاری به گنجی می‌رسد».^{۶۳} آکوئیناس اتفاقاتی از این دست را اموری کاملاً غیرقابل توضیح یا تماماً بی‌دلیل و بی‌علت نمی‌داند. به قول او، این اتفاقات، مآلاً از سیطرهٔ خداوند بر نظام خلقت سرچشمه می‌گیرند. چون خدا صرفاً علت خاص یک طبقه از اشیا و امور نیست بلکه علت عام همه چیز است. بنابراین همان طور که هیچ چیز را نمی‌توان یافت که وجودش مخلوق خدا نباشد هیچ چیز را هم نمی‌توان یافت که مقهور و تحت سیطرهٔ او نباشد.^{۶۴}

بر حسب نظر آکوئیناس، بسیاری از امور مخلوق قادرند خود معلول‌هایی بیافرینند. او می‌گوید اگر امور مخلوق فاقد قدرت علی باشند و اگر خدا یگانه علت واقعی باشد پس همهٔ ما گرفتار یک توهم فراگیر خواهیم بود و آنچه را فاعل‌های علی فرض می‌کنیم «چیزی جز یک وجود بی‌ثمر که فاقد منشأ اثر است نخواهند بود».^{۶۵} با این همه همان طور که آکوئیناس می‌گوید هیچ علت مخلوقی نمی‌تواند آنچه هست باشد، و بدون آنکه خدا به عنوان خالق در آن علت‌ها فعلی انجام دهد، این علت‌های مخلوق منشأ هیچ اثری نخواهند بود. او یادآوری می‌کند که «قدرت الهی ضرورتاً باید در هر فاعلی حاض باشد... خدا علت فعل همه چیز است چرا که این خداست که به هر چیز، قدرت عمل و فعل می‌دهد و وجودش را دوام و بقا می‌بخشد و به فعل او می‌دارد، و به اتکالی قدرت خداست که ما سوی الله قدرتی بر انجام افعال دارند».^{۶۶}

طبق نظر آکوئیناس، علل مخلوق، علل واقعی‌اند. اما این علل همگی در حکم اسباب و ابزار خدا هستند. یا آنگونه که آکوئیناس غالباً می‌گوید این علل، «علل ثانویه» هستند. وقتی من چیزی می‌نویسم از قلم استفاده می‌کنم، قلم علت اصلی کلماتی است که بر صفحه کاغذ نمایان می‌شوند. اما عملی شدن علیت قلم، به خاطر من است (به همین دلیل است که اگرچه قلم، کلمات را پدید می‌آورد اما نویسنده می‌تواند به درستی ادعا کند که این من بودم که نامه نوشتم). بر همین قیاس، معلول‌های علل مخلوق حقیقتاً معلول‌های آن علل هستند. اما این معلول‌ها، در واقع فعل خدا هستند.^{۶۷}

یکی از نتایج بسیار مهمی که آکوئیناس از این نظریه می‌گیرد آن است که حتی افعال اختیاری موجودات انسانی



در کتاب
در باب قدمت زمانی عالم و
در برخی دیگر از آثارش،
او منکر آن است که
فلسفه بتواند
ثابت کند که جهان،
آغاز به وجود
کرده است.



طبق نظر آکوئیناس،
«ذات الهی»
متعالی از هر قالب و
صورتی است که
عقل ما به آن‌ها می‌رسد.



لذا قادر نیستیم
ذات الهی را
به واسطهٔ
شناخت چستی‌اش
بشناسیم.»



هم معلول خداوند است. برخی فیلسوفان استدلال کرده‌اند که انسان‌ها تنها در صورتی آزاد خواهند بود که افعال‌شان به طور مطلق توسط هیچ علتی بیرون از خود محدود یا مجبور شده باشند. اما نظر آکوئیناس چیز دیگری است. چون او عقیده دارد که اگرچه انسان‌ها می‌توانند آزادانه عمل کنند اما معقول نیست که هر اتفاق مخلوقی را، از جمله هر آنچه از دل انتخاب‌های انسانی حادث می‌شود، بدون فرض وجود خدا تصور کنیم. چرا؟ به خاطر آنچه که قبلاً درباره نظر آکوئیناس در باب خدا به عنوان خالق گفتیم. به نزد او، خدا علت وجود همه چیز است، دلیل اینکه چیزی هست به جای آنکه نباشد. خدا منشأ وجود است. و به حکم آنکه آکوئیناس افعال آزادانه و مختارانه انسان را کاملاً واقعی می‌داند نتیجه می‌گیرد که این افعال همچون سایر چیزها، الحزم توسط خدا به عرصه وجود درآمده‌اند. البته ممکن است کسی بگوید که اگر فعل من نهایتاً معلول خداست پس آنچه من انجام می‌دهم اصلاً آزادانه و از سر اختیار محض نیست. اما در این صورت، پاسخ آکوئیناس آن خواهد بود که افعال من در صورتی آزادانه خواهد بود که هیچ چیز در جهان (هیچ چیز مخلوق) نباشد تا بر روی من اثری برای انجام آن فعل داشته باشد نه اینکه خدا بر من اثر نداشته باشد. بر حسب این نظر (که یکی از بدیع‌ترین و برانگیزاننده‌ترین تأثیرات آکوئیناس بر فلسفه دین و فلسفه فعل انسانی است) من نه به رغم وجود خدا بلکه دقیقاً به خاطر وجود خدا آزادم چون هم در عرصه فاعل‌های مخلوق آزاد و هم در عرصه فاعل‌های مخلوق غیرآزاد، علت هر آنچه واقعی است خداست. به عبارت دیگر همان گونه که آکوئیناس می‌گوید: تصمیم آزادانه منجر به خود سامانی می‌شود چون آدمی به اتکای تصمیم آزادانه‌اش، خود را به سمت عمل سوق می‌دهد. لازمه آزادی این نیست که یک چیز، علت والای خود باشد، درست مثل اینکه برای آنکه چیزی علت چیز، علت والای خود باشد، درست مثل اینکه برای آنکه چیزی علت چیز دیگر باشد لازم نیست که حتماً علت والای خودش هم باشد. خدا علت اولی است که هم فاعل‌های طبیعی و هم فاعل‌های مختار به او متکی‌اند، و دقیقاً همان طور که خلاقیت و فاعلیت خدا منعی برای طبیعی بدون فاعل‌های طبیعی نیست، منعی برای فعل اختیاری هم نیست بلکه باعث می‌شود که فعل طبیعی یا اختیاری، به نحو دقیق‌تری آنچه هستند باشند. چرا که خدا در هر کدام از اینها برحسب طبیعت‌شان عمل می‌کند.^{۶۸}

پی‌نوشت‌ها

۱. مشخصات کتابشناختی مقاله حاضر از این قرار است:

A Companion to philosophy in the middle ages, edited by Jorge J.e. Gracid and timothy B. Noone. Black well, 2003, pp. 644-651.

2. Brian Davies.

۳. مقدمه جامع الهیات، ج اول، ص ۲.

4. Anselm of Canterbury.

5. Rene Descartes.

6. self – Contradictory.

۷. جامع الهیات، ج اول، ص ۲.

۸. همان، فصل ۱۲، ص ۱۲؛ فصل ۸۸، ص ۳.

۹. همان، فصل ۲، ص ۲ و نیز ۱.

10. Causal reasoning.

۱۱. جامع الهیات، فصل ۲، ص ۲.

12. Five ways.

۱۳. جامع الهیات، فصل ۲، ص ۳.

14. Causal dependency.

15. summa theologiae.

16. De ente et essential.

17. summa Contra gentiles.

18. De aeternitate mundi.

19. sheer existence (esse).

۲۰. جامع الهیات، فصل ۴۴، ص ۲.

21. Ludwig Wittgenstein.

22. Tractatus Logico – philosophicus.

۲۳. رساله منطقی - فلسفی، ویتگشتاین، ۶/۴۴.

24. Thathess.

۲۵. رساله منطقی - فلسفی، ویتگشتاین، ۶/۵۲.
۲۶. همان.

۲۷. رساله کبیر دیوژن دربار اسماء الهی: super Librum Dionysii De divinis hominibus فصل ۳، ص ۷۷.

۲۸. جامع در رد کافران، ج اول، ص ۱۴.

۲۹. جامع الهیات، ج اول، مقدمه مسئله سوم.

۳۰. جامع، ج ۱. فصل ۳، ص ۳.

۳۱. همان.

۳۲. همان، فصل ۳، ص ۴.

۳۳. همان، ج اول، فصل ۱۳، ص ۱۱.

۳۴. همان، فصل ۱۲، ص ۴.

35. Fr. Norris Clarke.

۳۶. کلارک، ۱۹۹۵، ص ۲۴.

37. Immanuel kant.

38. Gottlob Frege.

39. Bertrand Russell.

۴۰. دیویس، ۱۹۹۷.

41. ipsum esse subsistens.

42. Negative or apophatic philosophical theology.

۴۳. همان، ج اول، فصل ۴، ص ۲.

۴۴. همان، فصل ۱۰، ص ۲.

۴۵. همان، فصل ۱۱، صص ۳-۴.

۴۶. همان، فصل ۱۴، ص ۱.

47. Deny the Areopagite.

48. Remotion (por remotionem).

۴۹. رساله کبیر دیوژن دربار اسماء الهی، فصل ۳، صص ۸۴-۸۳.

۵۰. دیویس، ۱۹۹۸.

51. Aha logically.

53. univocally.

54. equivocally.

۵۲. جامع الهیات، ج اول، فصل ۱۳، ص ۵.

۵۵. جامع الهیات، ج اول، فصل ۱۳، ص ۳.

۵۶. همان، ص ۲.

۵۷. مکابی، ۱۹۹۲، ص ۵۸.

۵۸. جامع الهیات، ص ۷؛ جامع در رد کافران، جلد دوم، ص ۱۱؛ مسائل بحث شده در باب قدرت الهی. فصل هفتم، ص ۸.

۵۹. همان، ج اول، فصل ۴۵، ص ۱.

60. ex Nihilo.

۶۱. جامع الهیات، فصل ۸، ص ۱.

62. Divine Providence.

۶۳. جامع الهیات، ج دوم، فصل ۲، ص ۵.

۶۴. همان، ج اول، فصل ۱۰۳، ص ۵.

۶۵. همان، ج اول، فصل ۱۰۵، ص ۵.

۶۶. مسائل بحث شده در باب قدرت الهی، ج سوم، ص ۷.

67. Mc Dermott, 1989, XXXvii and Lvii X PP.

۶۸. جامع الهیات، ج اول، فصل ۸۳، ص ۱.